



حضرت استاد علامه مددقی مصباح یزدی:

وهابیت

مانع انسجام اسلامی

راه هدایت امت‌ها سرسبز و علفهای هرزه‌ای بیش نبودند که در آغاز راه، بوته خارهای کوچک، انبوهی متراکم و فرصت‌طلبی بودند، اما غفلت و کاهلی می‌آیند. این پدیده واحد پیامبر رحمت و گسترده را فراهم آورد که اکنون در ترس تحقق نیافته شوم جز در اثر ناآگاهی و غفلت و پیروی از نفس و تقویت نادانی، غفلت، ترس و تبعیت از نفس، ریشه‌های این سد راه را به سمت تحقق آرمان دیرین پیامبر خدا (ص) با تکیه بر اشتراکات و دوری جستن از اختلاف و تفرقه، راه کارهای اصلی برای بی‌تأثیر ساختن تلاش مانع اصلی انسجام اسلامی، یعنی وهابیت است. آن چه در ادامه ملاحظه می‌کنید، سخنان ارزشمند حضرت استاد علامه محمدتقی مصباح یزدی در این باره است که در نخستین اجلاس علمی فکری پویا در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) و در جمع جوانان مشتاق دانشگاهی و حوزوی بیان شده است. پای سخن حضرت استاد می‌نشینیم و از خرمین اندیشه ایشان بهره می‌جوییم.



بیان حقایق و مبارزه با انحرافات، وظیفه‌ای اصلی و همیشگی برای مؤمنان، به ویژه علما و فضلاء هر جامعه‌ای است و در واقع، یکی از مصادیق روشن جهاد، بلکه عالی‌ترین مرتبه آن به شمار می‌رود. اما ضرورت بیان حقایق و مبارزه با انحرافات، گاه نسبت به بعضی از موضوعات، در شرایط زمانی یا مکانی خاص، مضاعف می‌شود و اهمیتی ویژه می‌یابد. در عصری که ما زندگی می‌کنیم، به دلایلی خاص که مهم‌ترین آن پیروزی انقلاب اسلامی ایران است، شدت دشمنی‌ها و توطئه‌ها بر ضد اسلام و به خصوص تشیع افزایش یافته است، به گونه‌ای که می‌توان گفت تمام نیروهای شیطان‌ی عالم، بر ضد اسلام و تشیع بسیج شده‌اند و نه تنها دشمنی خود را پنهان نمی‌کنند؛ بلکه آن را به صراحت ابراز می‌کنند. به همین جهت، مقام معظم رهبری سال ۸۶ را سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی نام‌گذاری فرمودند. در این راستا، تلاش‌های بسیاری برای حفظ و تقویت این انسجام انجام گرفته است؛ اما باید خطرهایی که این انسجام را تهدید می‌کند و منع پیشرفت این هدف مقدس می‌شود نیز شناسایی و آن موانع برداشته شود.

برگزارکنندگان این جلسه را به درستی تشخیص داده‌اند که بزرگ‌ترین مانع انسجام در عالم اسلام، حرکت شوم «وهابیت» است و بر همین اساس، به عنوان مقدمه‌ای برای مبارزه با این حرکت، به اندازه توان خویش برای برگزاری این جلسه تلاش کرده‌اند تا بدین ترتیب زمینه‌ای برای یک سلسله کارهای اساسی، سنجیده و حساب شده فراهم شود تا به هدف نهایی مطلوب منتهی گردد.

کار شیطان تنها منحصر در حرکت وهابیت نیست و نخواهد بود؛ اگر این حرکت هم سرکوب شود و از بین برود، شیطان دست‌بردار نیست و فردا حرکتی دیگر را از راهی دیگری و از جایی دیگر شروع خواهد کرد.

در این زمینه از مدت‌ها پیش، بزرگان، علما، مورخین و کسانی که آشنا به حقایق عالم اسلام و سیاست‌های دشمنان اسلام هستند فعالیت‌های زیادی انجام داده‌اند، کتاب‌ها و رساله‌هایی نوشته شده و بعضی از نهادهای رسمی کشور هم اقداماتی انجام داده‌اند. این اقدامات، کارهای پراکنده‌ای است که به تناسب استعداد و آمادگی‌های شخصی یا گروهی صورت گرفته است و البته باید گفت: «شکر الله سعیم ان شاء الله». اما برای مبارزه‌ای جدی با این خطر شیطانی که در عالم اسلام ریشه دوانده، کاری هماهنگ لازم است. به عبارت دیگر، تمام این فعالیت‌ها نیز نیازمند انسجام است. از این رو، پیشنهاد می‌شود برای مبارزه با وهابیت، مرکز یا دبیرخانه‌ای برای ایجاد هماهنگی، مدیریت کردن، برنامه‌ریزی و تقسیم کار، تشکیل شود. بدون شک، چنین اقدامی مورد تأیید بزرگانی که دلسوز اسلام، انقلاب و تشیع هستند، به ویژه مقام معظم رهبری و مراجع عظام قرار خواهد گرفت.

برای این کار، ابتدا باید گروهی برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کارهایی که باید انجام بگیرد تشکیل شود و از آن‌جا که این تحقیقات به تخصص‌های

گوناگون نیاز دارد، با تقسیم کار مناسب، گروه‌هایی بر حسب تخصص خود، فعالیت کنند و نتایج این تحقیقات در دبیرخانه جمع‌آوری و بررسی شود و برای انتشار و عرضه به کشورها و جوامع اسلامی آماده شود.

باید توجه داشت که حرکت شوم وهابیت، ابعاد مختلفی دارد. یک بُعد آن به محور تفکر و تبلیغات‌شان مربوط می‌شود. آنان افکارشان را برخاسته از تفکر صحیح اسلامی و دیگران را منحرف می‌دانند و اصولی را پایه و اساس فکر و مذهب‌شان قرار داده‌اند که این اصول باید بررسی و انحرافاتش روشن شود. این افکار را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. نخست، سلسله افکاری است که به عقاید مذهبی و فقهی و مانند آن مربوط است. خود این بحث‌ها روش‌های مختلفی دارند؛ برخی مباحث کلامی مربوط به آیات و روایات است و بعضی از ادله آنها عقلی است، و بخشی به مسائل فقهی مربوط می‌شود. از آن‌جا که وهابیان بعضی چیزها را نه تنها حرام، بلکه بدعت و شرک می‌دانند، نیازمند سلسله بحث‌هایی فقهی نیز هستیم و این بحث‌ها هم باید به شیوه‌های خاص خود و با بررسی سند و دلالت روایات، بررسی و تحقیق شود.

دسته دوم به مباحث تاریخی مربوط می‌شود؛ مانند اینکه این مذهب چگونه پدید آمد، پیشینه این‌گونه اندیشه چیست و از چه زمانی شروع شده؟ عوامل اصلی پیدایش این تفکر و نیز عوامل کمکی و شتاب دهنده پیشرفت آن چه بوده است؟ بستری که این افکار در آن رشد کرده چه ویژگی‌ای داشته است که توانسته در میان برخی از ملل رشد کند؟ همچنین مباحثی که بیشتر آهنگ سیاسی دارند، به مباحث تاریخی مربوط می‌شوند، مانند اینکه بانیان و طرفداران وهابیت در مدتی



**باید حیل‌های اصلی
شیطان را در این انحرافات،
و ابزارهایی را که برای
ایجاد اختلافات و فتنه‌ها به
کار می‌گیرد، عالمانه بررسی
کنیم؛ هم عوامل روانی را
که سبب پیدایش این گونه
انحرافات می‌شود بررسی
کنیم و هم زمینه‌های
اجتماعی رشد آن‌ها
را بشناسیم. در واقع،
این بخش، هم جنبه
روان‌شناختی دارد و هم
مربوط به جامعه‌شناسی
است؛ گرچه ممکن است
چنین به نظر نیاید.**

که از پیدایش آن می‌گذرد، چه ارتباطی با بیگانگان و دشمنان اسلام داشته‌اند، و چه کسانی آنها را تقویت می‌کرده‌اند؟ مسأله دیگری که باید به آن توجه داشت، این است که کار شیطان تنها منحصر به حرکت وهابیت نیست و نخواهد بود؛ اگر این حرکت هم سرکوب شود و از بین برود، شیطان دست‌بردار نیست و فردا حرکتی دیگر را از راهی دیگری و از جایی دیگر شروع خواهد کرد. به همین جهت، ما باید حیل‌های اصلی شیطان را در این انحرافات، و ابزارهایی را که برای ایجاد اختلافات و فتنه‌ها به کار می‌گیرد، عالمانه بررسی کنیم؛ هم عواملی روانی را که سبب پیدایش این گونه انحرافات می‌شود بررسی کنیم و هم زمینه‌های اجتماعی

رشد آنها را بشناسیم. در واقع، این بخش، هم جنبه روان‌شناختی دارد و هم مربوط به جامعه‌شناسی است؛ گرچه ممکن است چنین به نظر نیاید.

این کلام امیرالمؤمنین (ع) را در نهج البلاغه ملاحظه کنید که می‌فرماید: «انما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع و آراء تتبدع یخالف فیها کتاب الله». این سخن حضرت حاوی مطالبی بسیار عالی، عمیق و روشنگر است و همواره برای اهل حق راهگشاست تا دشمنان و انحرافات را بشناسند و نیز متوجه باشند خطاها چگونه پدید می‌آید و چگونه رشد می‌کند. اگر این خطبه را تحلیل کنیم، به یک سلسله مطالب روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه برمی‌خوریم؛ همان گونه که در فقه، اصول، فلسفه و کلام می‌توان از احادیث بهره گرفت. کتاب بزرگ شیخ انصاری (رضوان الله علیه) در باب استصحاب، برگرفته از حدیث «لا تقض الیقین بالشک» است که زراره نقل کرده است. درباره قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» بزرگان مدت‌ها بحث می‌کردند. وقتی روایتی در اختیار اهل فن و تحقیق قرار گیرد، ماه‌ها و سال‌ها درباره آن تحقیق و بحث می‌کنند و از آن نتایج می‌گیرند. بنابراین تعجب نیست که ما از یک جمله یا یک خطبه نهج البلاغه، ده‌ها مطلب روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و فلسفی و کلامی استفاده کنیم. اگر استفاده نمی‌کنیم، کوتاهی از ماست؛ وگرنه این توانایی و پرکاری در فرمایشات ائمه اطهار (ع) وجود دارد. ما باید همت داشته باشیم و این گنج‌ها را استخراج و استفاده کنیم.

پس، چه عوامل روانی در مؤسسان، و بعد در حامیان این حرکت شوم پیدا شد که این تفکر را به وجود آوردند و ترویج کردند؟ در پاسخ، به اجمال می‌توان گفت: در این باره دو دسته عامل وجود

دارد. یک دسته، عوامل شناختی است. در واقع، این که آنان حقایقی را وارونه درک کردند، نتیجه نقص در شناخت است و اگر مطالب را بهتر درک می‌کردند، این انحرافات پدید نمی‌آمد. دسته‌ای دیگر از این عوامل، مربوط به گرایش‌های نفسانی است. آن‌ها نه تنها مطلب را نمی‌دانستند؛ بلکه نمی‌خواستند بدانند و راهی را که در آن گام نهادند، صرفاً به اشتباه نرفته‌اند، بلکه می‌خواستند چنین شود. اما منشأ این خواست آنان چیست؟ آیا همان عوامل اولیه‌ای که علت محدثه این حرکت بوده، در ادامه این حرکت نیز دخیل بوده است یا نه؟

می‌دانید که عمده مبارزات وهابیت بر ضد شیعه است؛ با اینکه شبهاتی که آنان مطرح می‌کنند منحصر به شیعه نیست؛ بلکه شبهات آنها بیشتر متوجه برخی از طوایف اهل تسنن و به خصوص اهل تصوف است و در شمال آفریقا، از مصر تا مراکش این گرایش فراوان است. در قاهره شاید کمتر خیابانی بتوان یافت که در آن، آرامگاه شیخی از شیوخ متصوفه و زیارتگاهی نباشد. مصری‌ها مردمی با عاطفه هستند و احترامی ویژه برای حضرت زینب (س) و مسجد رأس الحسین قائلند که کمتر از احترامی که ما برای امامزاده‌ها و بلکه برای بعضی از ائمه قائل هستیم، نیست. وقتی عروس و داماد عقد می‌کنند، ابتدا برای تبرک و زیارت، به مسجد رأس الحسین می‌آیند؛ مراسم عزایشان نیز همین‌طور است. من شاهد بودم که مردم مصر وقتی در برابر بقعه مسجد رأس الحسین یا به زینبیه می‌آیند، به خاک می‌افتند و صورت‌شان را به آسفالت خیابان می‌مالند؛ نسبت به اهل بیت بسیار علاقمندند، درباره آنها مطالب ادیبانه، و قصاید بسیار عالی و زیبا دارند و عاشقانه سخن می‌گویند. به یکی از آنها گفتم: مثل این که مصری‌ها نسبت به اهل بیت خیلی علاقمندند. گفت: چه می‌گویی؟ علاقمندیم! «نحن مفتونون بأهل البیت»، ما شیفته اهل بیت هستیم! در جلسه‌ای، عالمی سنی قصیده‌ای

وقتی روایتی در اختیار اهل فن و تحقیق قرار گیرد، ماه‌ها و سال‌ها درباره آن تحقیق و بحث می‌کنند و از آن نتایجی می‌گیرند. بنابراین تعجب نیست که ما از یک جمله یا یک خطبه نهج البلاغه، ده‌ها مطلب روان‌شناختی و جامعه‌شناختی و فلسفی و کلامی استفاده کنیم. اگر استفاده نمی‌کنیم، کوتاهی از ماست.

خواند که بنده و جناب آقای مسعودی - تولیت آستانه حضرت معصومه (س) - بی اختیار به گریه افتادیم. ملاحظه کنید فردی سنی در کشوری سنی مذهب، چگونه مدح اهل بیت می‌خواند که دو تا آخوند گریه می‌کنند! اعتقاداتی که اهل سنت درباره اقطابشان دارند و احترامی که برای آنها قائلند، گاه از احترام ما به ائمه معصومین (ع) بیشتر است. اما می‌بینیم وهابی‌ها آن‌ها را همانند شیعه مؤاخذه نمی‌کنند؛ بلکه با هم می‌سازند! حتی در بین شیوخ اهر، مفتیان بزرگی که گرایش به وهابیت دارند هستند و در مواردی هم تحت تأثیر عربستان سعودی بودند. چرا با این روحیه‌ای که در میان اهل سنت وجود دارد، وهابیت با آن‌ها احساس دشمنی و خصومتی ندارد؛ بلکه لبه تیز مبارزاتشان بر ضد شیعه است؟ آیا این دشمنی فقط برخاسته از همان مسأله شناخت است؛ یعنی چون آن‌ها بعضی چیزهایی را که ما انجام می‌دهیم بدعت می‌دانند، این منشأ دشمنی‌ها می‌شود؟ وقتی بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که این گونه نیست. اگر چنین بود، باید نسبت به سایر اهل تسنن هم، به خصوص نسبت به کسانی که گرایش‌های تصوف دارند، چنین دشمنی‌ای وجود داشته باشد. این دشمنی تنها به خاطر اختلاف در تشخیص نیست؛ بلکه عوامل دیگری هم دخالت دارد. بخشی از این عوامل،

سیاسی است و منشأ آن خارج از مرزهای کشورهای اسلامی است. بخشی دیگر، تعصبات قومی و نژادی است. مظهر شیعه، ایران است و ایران عجم است، و وهابی‌ها علاوه بر تعصبات عقیدتی و فکری، در برابر عجم نیز تعصب دارند. آن‌ها معتقدند عجم‌ها ملک عرب را از بین بردند و به همین دلیل، در مواجهه با ایرانیان برای خود حق انتقام قائلند. متأسفانه در مقابل نیز، گاه شبیه این گرایش در بعضی از کشورهای عجم دیده می‌شود. قبل از پیروزی انقلاب، کتاب‌ها و مقالاتی با عنوان «بازگشت به خویشتن» و تعریف از گذشته ایرانیان و زردشتیان و هجوم عرب و تازیان مطرح بود و می‌گفتند: اعراب آمدند و تمدن ما را از بین بردند و ما باید به خویشتن خویش که زردشتی است برگردیم. البته این تعصب در میان آن‌ها خیلی بیشتر و عمیق‌تر وجود دارد و مربوط به تعصب عرب و حمیت جاهلیت و عوامل دیگری است که نیازمند تحقیقات روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی است.

ما برای برخورد با این تفکر و مبارزه با آن، باید سلسله‌ای از اصول را در نظر بگیریم و به اصطلاح، استراتژی و راهبردمان را تعیین کنیم تا به فتنه‌هایی بدتر و ضررهایی بیشتر مبتلا نشویم و به قول معروف، برای آنکه ابرویش را درست کنیم، چشمش را کور نکنیم. انحرافات بسیاری وجود دارد که انسان می‌داند باید با آنها مبارزه کرد. اما مسأله مهم این است که چگونه، با چه زبانی، با چه ابزاری، با چه لحنی، و با چه شیوه‌ای باید مبارزه کرد؟ چه بسا کاری که خیر است و با نیت خیر انجام می‌گیرد، اما شیوه انجام آن سنجیده نیست و ضررهایی را در پی دارد. ما در زمانی زندگی می‌کنیم که ویژگی‌های خاص خود را دارد؛ نیروهایی برای ریشه کن کردن تشیع، یعنی همان اسلام حقیقی، بسیج شده‌اند. نباید کاری کنیم که سوژه‌ای به دست دشمن بدهیم و آب به آسیاب دشمن بریزیم، یعنی با این قصد

که جایی را اصلاح کنیم، در جایی دیگر خرابی بیشتری به بار بیاوریم. بنابراین، باید اصولی علمی و سنجیده را براساس ارزش‌های اصیل اسلامی در مبارزه با شیاطین تدوین کنیم تا در جریان کار، دچار اشتباه‌هایی نشویم که خود آن‌ها احتیاج به ترمیم داشته باشد و چه بسا موفق به ترمیم آن‌ها نشویم.

در نهایت، باید توجه داشته باشیم که پیدایش افکار انحرافی، اختصاص به پیدایش وهابیت در عالم اسلام ندارد. فرقه‌های دیگری هم به وجود آمده‌اند که آن‌ها نیز ضررهای زیادی دارند. کشور خودمان نیز خاستگاه بعضی از فرقه‌ها بوده که ما با آن‌ها درگیر هستیم و مشکلات زیادی به وجود آورده‌اند. باید بدانیم دنیا تمام نشده و شیطان هم نمرده است و اگر یکی از راه‌های او بسته شود، از راهی دیگر و با عناوینی دیگر خواهد آمد.

فراموش نکنیم که وهابیت به عنوان حمایت از اسلام اصیل به وجود آمد. وهابیان دیگران را منحرف از اسلام می‌دانستند و می‌گفتند: ما می‌خواهیم اسلام واقعی داشته باشیم؛ اما نتیجه‌اش تیشه زدن به ریشه اسلام، و ترویج افکار انحرافی و کفرآمیز شد. آنان اعتقادات تجسم و تشبیه را که لازمه افکار وهابیت است، با افکار نامعقول دیگری را که هیچ مبنای عقلانی ندارد، ترویج می‌کنند. مثلاً می‌گویند بوسیدن جایی به عنوان احترام، شرک است. وقتی از آنان می‌پرسید: چطور است که بوسیدن حجرالاسود از نظر شما اشکالی ندارد، می‌گویند: چون آن اجازه داده شده است! آیا اگر عملی شرک باشد، با اجازه، توحید می‌شود؟ اگر شرک است، بوسیدن حجرالاسود هم شرک است، و با اجازه و روایت، شرک توحید نمی‌شود. به علاوه، آنان چون روایاتی را که ما معتبر می‌دانیم قبول ندارند، می‌گویند کار شما روایت ندارد. یعنی اگر درباه کاری از نظر آن‌ها روایتی هست، آن کار شرک نیست، اما اگر کارهای ما از نظر آن‌ها روایتی نداشته

